

ابزارهای تمایزگذاری فاعل و مفعول در عربی و فارسی: رویکردی تطبیقی-در زمانی

روح‌الله مفیدی، استادیار زبانشناسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین، قزوین، ایران

صص: ۱۳۳-۱۰۵

چکیده

این مقاله با نگاهی در زمانی (تاریخی) به بررسی و مقایسه تحولات دو زبان عربی و فارسی در سه حوزه آرایش واژگانی، مطابقه و حالت‌نمایی به‌مثابه ابزارهای متمایز کردن فاعل و مفعول پرداخته است. در واقع، مسئله اصلی این پژوهش، بررسی و پیگیری تحولاتی بوده که در تاریخ این دو زبان در زمینه روش‌های تفکیک فاعل و مفعول رخ داده است. در زبان عربی، گونه عربی قدیم با دو گونه امروزی‌اش مقایسه شده و در فارسی نیز تحولات مذکور از دوره باستان تا امروز دنبال شده است. داده‌های عربی قدیم و فارسی از منابع مکتوب استخراج شده و بخش میدانی این پژوهش، گردآوری داده‌هایی از عربی خوزستان و لبنان از طریق مصاحبه با شش گویشور (سه گویشور از هر کدام) به وسیله ابزار پرسشنامه و توصیف تصویر بوده است. تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که زبان عربی ابزار حالت‌نمایی را از دست داده، ابزار مطابقه را گسترش داده و میزان اتکای زبان بر ابزار آرایش واژگانی بیشتر شده است. در مقابل، فارسی در طول تاریخ خود، ابزارهای حالت‌نمایی و مطابقه را از دست داده و مجدداً هر دو را بازسازی کرده و آرایش واژگانی ارکان اصلی جمله‌اش نیز تغییری نکرده است. همچنین در این پژوهش، هیچ شواهدی مبنی بر تأثیرگذاری عربی و فارسی بر یکدیگر در این حوزه‌ها یافت نشد و ظاهراً این تحولات، درون‌زبانی بوده‌اند یا دست‌کم این دو زبان در این زمینه تحت تأثیر یکدیگر نبوده‌اند.

کلید واژه‌ها: آرایش واژگانی، حالت‌نمایی، عربی، فارسی، مطابقه.

۱. مقدمه

در جملات دارای فعل متعدی که فاعل و مفعول به‌طور همزمان حضور دارند، ساده‌ترین مسیر تشخیص و متمایز کردن این دو از یکدیگر، ملاحظات معنایی است: گاهی معنای فعل، امکان پیش‌بینی و تعیین فاعل و مفعول را هنگام خوانش جمله فراهم می‌کند. مثلاً در جمله «بچه توپ را پرتاب کرد» براساس معنای فعل، معمولاً انتظار می‌رود که فاعلش جاندار و مفعولش بی‌جان باشد. با این حال، این روش فقط در برخی موقعیت‌ها و نمونه‌ها منجر به تفکیک و درک صحیح روابط اسم‌ها با فعل (مطابق نیت گوینده) می‌شود و در اغلب موارد، قابل‌اتکاء نیست. اصولاً زبان‌های جهان از دو ابزار قراردادی در دستور زبان خود برای تعیین روابط مذکور بهره می‌گیرند و درغیاب این ابزارها به ابزار سومی متوسل می‌شوند: (۱) مطابقت فعل با فاعل یا مفعول یا هر دو؛ (۲) استفاده از نشانه‌های حالت^۱ برای مشخص کردن فاعل یا مفعول یا دیگر اجزای جمله؛ (۳) در نظر گرفتن توالی ثابتی برای ظهور فاعل و مفعول در جمله^۲ (نک. تالمن، ۲۰۱۵: ۱۸۸-۱۸۹). میزان استفاده هر زبان از هر یک از این ابزارها (و معمولاً از ترکیبی از آنها) در هر مقطع از تاریخ آن زبان، مشخص و ثابت است. درعین حال، این میزان استفاده نیز مانند هر جنبه دیگری از ویژگی‌های زبانی، در معرض تحول تاریخی است و در طول تاریخ می‌تواند تغییر کند و منجر به حذف، شکل‌گیری مجدد یا تقویت هر یک از ابزارها شود.

این مقاله بر کاربرد هر یک از این سه ابزار در زبان‌های عربی و فارسی در طول تاریخ مستند و مکتوب آنها (یعنی متونی که در طول تاریخ این دو زبان نوشته شده‌اند) تمرکز می‌کند و اولاً به مقایسه این دو زبان از لحاظ چگونگی و میزان استفاده از این ابزارها می‌پردازد (رویکرد تطبیقی) و ثانیاً تحولات تاریخی این ابزارها را پیگیری می‌کند (رویکرد در زمانی). به بیان دیگر، مسئله اصلی پژوهش حاضر، این است که در هر یک از دو زبان عربی و فارسی، در طول تاریخشان چه تغییراتی در روش‌های بازنمایی فاعل و مفعول به‌وجود آمده و با مقایسه

1- case

۲- در مطالعات رده‌شناسی (چهارچوب نظری مقاله حاضر) اصطلاح «مفعول» در این مباحث اصولاً معطوف به مفعول مستقیم (بی‌واسطه) است (نک. تالمن، ۲۰۱۵: فصل‌های ۶ و ۷). مفعول غیرمستقیم اگر با واسطه حرف اضافه در ساخت نحوی ظاهر شود، همین حرف اضافه ابزار تمایز آن از فاعل و مفعول مستقیم خواهد بود؛ و اگر بدون واسطه حرف اضافه بیاید، ملاحظات معنایی و آرایش واژگانی می‌تواند مشخص‌کننده آن باشد.

این تغییرات دستوری در تاریخ دو زبان مذکور، به چه نتایجی می‌توان دست یافت؟ در زبان عربی، گونه تاریخی که در قرآن و متون نظم و نثر (از دوره جاهلی به بعد) دیده می‌شود، عربی قدیم (کلاسیک) نامیده می‌شود و عربی فصیح (معیار)^۱ نیز ویژگی‌های دستوری کم‌وبیش مشابهی با آن دارد. از سوی دیگر، لهجه‌های محلی عربی که امروزه در جوامع مختلف عربی تکلم می‌شوند، گونه‌های تحول‌یافته عربی قدیم هستند. در این مقاله، تحولات عربی قدیم در دو گونه محلی خوزستان و لبنان از لحاظ ابزارهای تمایزگذاری فاعل و مفعول، با یکدیگر و با زبان فارسی (از دوره باستان تا امروز) مقایسه شده‌است.

مبنای مقایسه‌های مذکور، الگوهای مطرح در زبان‌شناسی تاریخی در خصوص سیر تدریجی تحولات زبانی در جوامع بشری است. از یک سو، فرض بر این است که عربی قدیم دست‌کم در عصر ظهور اسلام در مناطقی از شبه‌جزیره عربستان به‌عنوان یک زبان زنده رواج داشته و اسناد و مکتوبات مفصلی از آن دوره و قرون بعد به دست ما رسیده که ویژگی‌های واژگانی و دستوری این زبان را ثبت کرده‌اند. از سوی دیگر، احتمالاً این زبان در همان زمان در مناطقی بیرون از عربستان نیز رواج داشته، یا این‌که بعدها از طریق اسلام به آن مناطق راه یافته و جایگزین زبان بومی آن مناطق شده است. در هر حال، تعامل احتمالی زبان عربی با زبان یا زبان‌های بومی هر منطقه (به‌مثابه پدیده‌ای معمول در جوامع بشری، از منظر جامعه‌شناسی زبان) و همچنین تحولات درون‌زبانی در واژگان و بخش‌های مختلف دستورزبان (آواشناسی، واج‌شناسی، صرف، نحو و معناشناسی) به تدریج باعث شده که گونه‌های امروزی عربی (یا همان «لهجه‌های محلی/عامیانه») از دل مادر مشترکشان (عربی قدیم) شکل بگیرند. در عین حال، پایین بودن سطح تماس گویشوران هر منطقه با یکدیگر باعث شکل‌گیری تنوعات گویشی در بین این گونه‌ها شده است. از این منظر، این گونه‌ها اصولاً صورت‌های تحول‌یافته عربی قدیم محسوب می‌شوند و می‌توان در چهارچوب نظریه‌ها و الگوهای زبان‌شناسی تاریخی، ویژگی‌های آوایی، واجی، صرفی، نحوی و معنایی آن‌ها را با عربی قدیم مقایسه کرد و به نتایجی در این خصوص دست یافت. مقاله حاضر، تلاشی در این حوزه مطالعاتی محسوب می‌شود.

داده‌های تاریخی این پژوهش (در فارسی و عربی) و نیز داده‌های فارسی امروز، از کتاب-های دستور زبان (شامل دستورهای همزمانی و تاریخی و کتب صرف و نحو) گرفته شده است. داده‌های گونه‌های محلی عربی، برگرفته از پیکره‌ای بالغ بر حدود ۹۰۰ جمله است که در یک پژوهش میدانی، از طریق مصاحبه با شش گویشور عربی خوزستان و لبنان (سه گویشور از هر کدام از این دو گونه محلی) با ابزار پرسشنامه شفاهی و توصیف تصویر فراهم شده است (دو پرسشنامه جمعاً شامل ۱۰۳ سؤال و ۱۴ تصویر). گویشوران گونه خوزستان، یک زن ۳۹ ساله از آبادان، یک مرد ۲۹ ساله از شادگان و یک مرد ۴۲ ساله از خرمشهر بوده‌اند و گویشوران گونه لبنان، یک زن ۲۲ ساله از بیروت، یک مرد ۲۵ ساله از نبطیه و یک زن ۲۲ ساله از بعلبک بوده‌اند.^۱ در جلسات مصاحبه با هر گویشور، داده‌های تولید شده ضبط و سپس آوانویسی شده و در مواردی صحت آوانویسی‌ها به تأیید گویشور مربوطه رسیده است.

چهارچوب نظری مقاله رده‌شناسی زبان^۲ است و مفاهیم بخش (۲) در این قالب تعریف شده است. بخش (۳) گزارشی از مطالعات پیشین است و بخش (۴) به تحلیل شواهد عربی و فارسی اختصاص دارد. در بخش (۵) تلاش شده سیر تحولات در این دو زبان و رابطه احتمالی هر تحول با سایر تحولات در همان زبان توضیح داده شود. در عین حال، هیچ شواهدی مبنی بر تأثیرگذاری عربی و فارسی بر یکدیگر در این حوزه‌ها وجود ندارد. بخش (۶) به طرح این مسئله و نیز نتیجه‌گیری و جمع‌بندی کلی مقاله می‌پردازد.

۲. مباحث نظری

ساده‌ترین قرارداد دستوری برای متمایز کردن فاعل و مفعول که مستلزم استفاده از هیچ عنصر واژگانی یا دستوری دیگری نیست، این است که فاعل و مفعول در هر زبان معمولاً توالی ثابتی دارند. در اکثر زبان‌های جهان، ارکان اصلی جمله (فاعل، مفعول و فعل) و اجزای سازنده گروه‌های نحوی (گروه اسمی، گروه حرف اضافه و...) به‌طور منظم با ترتیب ثابتی ظاهر می‌شوند که «آرایش واژگانی» نامیده می‌شود. در سطح جمله، سه آرایش «فاعل-مفعول-فعل»، «فاعل-فعل-مفعول» و «فعل-فاعل-مفعول» معمول‌ترین آرایش‌ها با بیشترین بسامد هستند.

۱- این افراد همگی تحصیلات دانشگاهی دارند و بعضی از آن‌ها در حال حاضر در زادگاه خود زندگی نمی‌کنند، ولی همگی در گفتگوهای روزمره در محیط خانه همچنان از زبان مادری (عربی محلی) استفاده می‌کنند.

بنابراین، در اکثر زبان‌های جهان ابتدا فاعل و سپس مفعول ظاهر می‌شود و از این منظر، آرایش واژگانی را می‌توان یکی از ابزارهای تمایز فاعل و مفعول دانست. به بیان ساده‌تر، دست‌کم در زبان‌های دارای سه آرایش مذکور، آن گروه اسمی که ابتدا می‌آید، فاعل است و گروه اسمی بعدی، مفعول است.^۱

معیار تعیین آرایش واژگانی در زبان‌ها، دو عامل *بسامه* و *ختی‌بودن* است. براساس عامل اول، توالی‌ای که بیشترین فراوانی وقوع را در زبان داشته‌باشد، «آرایش واژگانی بی‌نشان^۲» نامیده می‌شود؛ و سایر توالی‌ها «آرایش واژگانی نشاندار^۳» خواهند بود. براساس عامل دوم، اولاً توالی‌ای که فارغ از هرگونه تأکید و برجسته‌سازی اجزای جمله باشد، ختی و بی‌نشان تلقی می‌شود؛ و ثانیاً جمله خبری مثبت با فاعل و مفعول اسمی (نه بند فاعلی و مفعولی) که غیرضمیری و غیرمستتر باشند، مبنای تعیین آرایش ختی و بی‌نشان قرار می‌گیرد (جمله‌های پرسشی، منفی، دارای بند فاعلی یا مفعولی، دارای ضمیر فاعلی یا مفعولی، و دارای فاعل یا مفعول محذوف، گاهی رفتارهایی استثنایی و آرایش‌هایی نشاندار دارند) (نک. ولویلا، ۲۰۱۲: ۲۸۱-۲۸۴). از سوی دیگر، گاهی براساس معیارهای فوق نمی‌توان یک آرایش واحد را به‌عنوان آرایش بی‌نشان و ختی در زبان تعیین کرد. یک نمونه از چنین وضعیتی زبان‌های دارای آرایش واژگانی آزاد است و نمونه دیگر، زبان‌هایی است که دو آرایش بی‌نشان دارند (برای وضعیت دوم، نک. درایر، ۲۰۰۷: ۷۷).

دومین روش برای متمایزکردن فاعل و مفعول از یکدیگر، استفاده از ابزارهای مطابقت فعل با فاعل و گاهی با مفعول است. در زبان‌های جهان، وندها (عمدتاً پیشوند و پسوند) و واژه-بست‌ها ابزارهای مطابقت به‌شمار می‌روند. وندها به فعل جمله و واژه‌بست‌ها به فعل یا عنصر دیگری در جمله متصل می‌شوند و بسته به نوع مطابقت در هر زبان، در ویژگی‌هایی مانند شخص، شمار و جنس، با فاعل یا مفعول یا هر دو مطابقت می‌کنند. در واقع، دستور هر زبان در سیر تحول تاریخی خود، این امکان را دارد که ابزارهایی برای مطابقت ایجاد کند.^۴ ویژگی‌های مطابقت (شخص، شمار و جنس)، هدف مطابقت (فاعل یا مفعول یا هر دو) و درجه اجباری یا

۱- در پژوهش درایر (۲۰۱۳) فقط در ۲/۹٪ از زبان‌ها ابتدا مفعول و سپس فاعل ظاهر شده‌است.

2- unmarked

3- marked

۴- فرایند شکل‌گیری عناصر دستوری اصطلاحاً دستوری‌شدگی (grammaticalization) نامیده می‌شود (برای تعریف

دقیق و معرفی انواع آن، نک. نغزگوی کهن، ۱۳۸۹).

اختیاری بودن آن، ابعاد مختلف فرایند شکل‌گیری ابزارهای مطابقه در هر زبان محسوب می‌شوند و درعین حال، کاملاً محتمل است که هریک از این موارد در تاریخ زبان دستخوش تحول شوند (همچنان‌که تحول تاریخی الگوهای آرایش واژگانی زبان نیز پدیده‌ای کاملاً محتمل است). با توجه به این‌که مسیر شکل‌گیری عناصر دستوری معمولاً یک‌طرفه است، همواره احتمال اجباری‌تر شدن نشانه‌های مطابقه، تبدیل آن‌ها از واژه‌بست به وند (حرکت آن‌ها به سوی فعل جمله و اتصال کامل به آن) و نهایتاً حذف یکی از ویژگی‌ها یا اهداف مطابقه، یا حذف کامل نشانه‌های مطابقه وجود دارد؛ و ازسوی دیگر، احتمال آغاز شدن چرخه جدیدی از شکل‌گیری هریک از این عناصر نیز همواره وجود دارد (نک. فوس، ۲۰۰۵).

سومین روش برای تمایزگذاری بین فاعل و مفعول، استفاده از نظام حالت‌نمایی به‌مثابه یک ابزار است. نشانه‌های حالت (وندها و واژه‌بست‌ها) معمولاً در انتهای اسم یا گروه اسمی ظاهر می‌شوند و نقش دستوری آن را در جمله نشان می‌دهند (در زبان‌های مختلف، نقش‌هایی مانند فاعل، انواع مفعول و متمم، و انواع قید می‌توانند در این فهرست قرار گیرند). هرچه تعداد نشانه‌های حالت در یک زبان، بیشتر باشد و نقش‌های دستوری مرتبط با حالت‌نمایی، متنوع‌تر باشند، نظام حالت در آن زبان، غنی‌تر و گسترده‌تر است (نک. ولویلائی ۲۰۱۲: ۱۷۶-۱۷۷ پاورقی). در بعضی زبان‌ها اصولاً نظام حالت و نشانه‌های حالت‌نما شکل نگرفته‌اند و اصطلاحاً چنین تمایزی «دستوری نشده است». در زبان‌هایی که نظام حالت دارند، حداقل دو حالت وجود دارد: حالت فاعلی^۱ درمقابل حالت غیرفاعلی^۲. حالت غیرفاعلی در این زبان‌ها همه نقش‌های دستوری غیر از فاعل را پوشش می‌دهد. زبان‌های دارای نظام حالت گسترده‌تر، پس از حالت فاعلی، به‌ترتیب، حالت‌های مفعولی^۳، مضاف‌الیهی^۴ و مفعول غیرصریح^۵ را نیز می‌توانند داشته‌باشند (نک. بلیک، ۲۰۰۴: ۱۵۶). نظام‌های حالت نیز کاملاً در معرض تحول تاریخی قرار دارند و همواره احتمال شکل‌گیری نشانه‌های جدید (گسترش نظام)، ادغام نشانه‌ها (تقلیل یافتن نظام) و حتی ناپدید شدن تمام نشانه‌های حالت (فروپاشی حالت‌نمایی) وجود دارد.

-
- 1- nominative
 - 2- oblique
 - 3- accusative
 - 4- genitive
 - 5- dative

در پایان، به این نکته کلیدی باید اشاره کرد که زبان‌ها معمولاً از ترکیبی از سه ابزار تمایزگذاری مذکور (با درجات و نسبت‌های مختلف) استفاده می‌کنند و درعین حال، سهم هریک از این ابزارها در طول تاریخ زبان می‌تواند افزایش یا کاهش یابد و حتی به صفر برسد. ازسوی دیگر، باید توجه داشت که شکل‌گیری عناصر تصریفی (وند و واژه‌بست) فرایندی بسیار طولانی است که قرن‌ها و گاهی هزاران سال به طول می‌انجامد، ولی ناپدیدشدن آن‌ها می‌تواند در مدت زمانی نسبتاً کوتاه اتفاق بیفتد (هیگ، ۲۰۱۹: ۷۸ تعبیر استعاری «فاجعه‌بار» را برای توصیف سرعت ناپدیدشدن به کار برده‌است).

۳. پیشینه مطالعات

در این بخش، آثاری که به آرایش واژگانی، مطابقه و حالت در عربی یا فارسی در چهارچوب دستور سنتی یا نظریه‌های زبان‌شناسی پرداخته‌اند، به اختصار معرفی می‌شوند. در این میان، آثاری که رویکرد رده‌شناختی داشته‌اند، طبعاً بیشترین قرابت را با پژوهش حاضر دارند و در بخش (۴) بعضاً به یافته‌هایشان اشاره خواهد شد.

۳-۱. در زبان عربی

نخستین بحثی که در اینجا باید مطرح شود، دستاوردهای سنت دستورنویسی عربی (صرف-ونحو) در مباحث موردنظر است. این دستورها که اصولاً به توصیف عربی قدیم می‌پردازند، در زمینه آرایش واژگانی و مطابقه، توصیفات بسیار دقیقی از رفتار زبان عربی فراهم کرده‌اند. مباحثی چون جایگاه ظهور کلمات در جمله و «تقدیم» و «تأخیر» اجزای جمله (به‌عنوان اصل یا استثناء) در واقع، انواع الگوهای بی‌نشان و نشاندار را در عربی قدیم فهرست کرده‌اند. صورت‌های تصریف فعل و موارد ظهور و عدم ظهور ضمائر متصل فاعلی نیز در واقع توصیفی از نشانه‌های مطابقه هستند و «حروف مضارعه» هم در نظام مطابقه نقش دارند (نک. بخش ۴-۲ از مقاله حاضر). در مقابل، در بحث «اعراب اسم» (مرفوعات، منصوبات و مجرورات) اولاً دستورهای زبان عربی، این پدیده را با «اعراب فعل» که نوعاً وجه فعل را بیان می‌کند، خلط کرده‌اند؛ و ثانیاً بحث اعراب را به اسم‌هایی که هیچ نشانه صوری ندارند، تحمیل کرده‌اند. دو اعراب «رفع» و «نصب» در فعل مضارع، به ترتیب، برابر با وجه اخباری و التزامی‌اند (نک. شکرانی، ۱۳۷۴؛ متقی‌زاده، عامری و خان‌آبادی، ۱۳۹۷). ازسوی دیگر، دست‌کم در رویکرد

رده‌شناسان زبان، فقط اعراب «ظاهری» با پدیده حالت‌نمایی اسم منطبق است و اعراب‌های «محلی» و «تقدیری» به دلیل فقدان نشانه حالت، فاقد حالت در نظر گرفته می‌شوند (نک. مفیدی، ۱۳۹۸). همچنین در هر سه زمینه آرایش واژگانی، مطابقه و حالت، مشکل اساسی دستورهای سنتی زبان عربی، این است که اصطلاحات توصیفی خاص خودشان را دارند و با این اصطلاحات منحصر به فرد عملاً امکان مقایسه رفتارهای دستوری زبان عربی با زبان‌های دیگر متفی می‌شود.

پژوهش‌های زبان‌شناسی متعددی که به بررسی دستور زبان عربی پرداخته‌اند، عموماً از اصطلاحات نظری (با قابلیت کاربرد جهانی) استفاده کرده‌اند. بهلول (۲۰۰۸) به مسائل صرف فعل شامل زمان، وجه و نمود در عربی فصیح پرداخته و نقش دستوری عناصر صرفی را با نگاه نظری (تا حدی در چهارچوب نظریه زایشی چامسکی) بررسی کرده‌است. مارمورشتاین (۲۰۱۶) با رویکرد گفتمان-محور بر ویژگی‌های وجه اخباری (فعل مضارع) تمرکز کرده‌است. آئون، بن‌مأمون و شویری (۲۰۱۰) در چهارچوب نظریه زایشی، ساختار جمله را در عربی فصیح (با اشاراتی به برخی لهجه‌های امروزی) بررسی کرده‌اند. فاسی فهری (۱۹۹۳) نیز در همین چهارچوب به مباحث صرفی و نحوی جمله پرداخته و در اثر دیگرش (۲۰۱۲) ابعاد معنایی ساخت‌های نحوی را هم مورد بحث قرار داده‌است. اشلونسکی (۱۹۹۷) نیز در همین چهارچوب زایشی، مباحث ساخت جمله و آرایش واژگانی را در عربی و عبری مقایسه کرده و سلطان (۲۰۰۶) با همین رویکرد نظری فقط به مسئله مطابقه فعل پرداخته‌است. در زمینه حالت اسم، قبل از هر اثر دیگری باید به هاسل‌باخ (۲۰۱۳) اشاره کرد که مطالعه‌ای تطبیقی و نوعاً رده‌شناختی در زبان‌های سامی است و زبان‌های متعددی مانند عربی، عبری، اکدی، اوگاریتی (در سوریه قدیم)، جِعی (در اتیوپی قدیم) و آرامی را مقایسه کرده‌است. هالبرگ (۲۰۱۶) فقط بر کاربرد نظام حالت در عربی فصیح در سخنرانی‌های رسمی تمرکز کرده‌است. البلوشی (۲۰۱۱، ۲۰۱۳ و ۲۰۱۵) با رویکرد زایشی تلاش کرده بین نشانه‌های حالت اسم و نشانه‌های وجه فعل، رابطه برقرار کند. احمد (۲۰۱۶) و بتوش (۲۰۱۷) نیز به ترتیب، نظریه حالت وابسته و نظریه بهینگی را برای ارائه تحلیل‌های خود برگزیده‌اند.

در زمینه لهجه‌های محلی عربی، نخست باید از واتسون (۲۰۰۲) نام برد که در بخشی از اثر خود، مباحث صرف و مطابقه فعل را در عربی قاهره و صنعاء دنبال کرده‌است. بن‌مأمون

(۲۰۰۰) نیز با رویکرد زایشی به همین مباحث در عربی مصر و مراکش پرداخته‌است. بروستد (۲۰۰۰) عربی مراکش، مصر، سوریه و کویت را در همین مباحث و همچنین آرایش واژگانی بررسی کرده‌است. کوول (۱۹۶۴) هم یک دست‌ورزبان برای عربی سوریه با تمام سرفصل‌های معمول در دستورهاست. محمدبیگی و محمدبیگی (۱۳۹۵) نیز صورت‌های صرف فعل و مطابقه را در عربی صنعاء نشان داده‌اند.

۳-۲. در زبان فارسی

برخلاف مطالعات زبان عربی که اغلب در قالب نظریه‌هایی متفاوت با چهارچوب مقاله حاضر (رده‌شناسی) انجام شده‌اند، در زبان فارسی، مطالعات رده‌شناختی متعددی در زمینه آرایش واژگانی، مطابقه و حالت انجام گرفته‌است. دبیرمقدم (۱۳۹۲: فصل دوم)، منشی‌زاده و ناصح (۱۳۸۶) و رضائی (۱۳۹۰) با نگاهی در زمانی، مباحث آرایش واژگانی را دنبال کرده‌اند و استیلو (۲۰۰۹) با همین نگاه به بحث حالت پرداخته‌است. در بحث آرایش واژگانی فارسی امروز می‌توان به فقیری و سمولیان (۲۰۱۴) و شریفی (۱۳۸۷) ارجاع داد و راسخ‌مهند (۱۳۸۵) و رضایی و بهرامی (۱۳۹۴) هم به هر سه مبحث آرایش واژگانی و مطابقه و حالت پرداخته‌اند. ازسوی دیگر، کریمی (۲۰۰۵) و معین‌زاده (۲۰۰۱) در چهارچوب نظریه زایشی، آرایش واژگانی فارسی را بررسی کرده‌اند (برای معرفی منابع بیشتر، نک. دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۹۷-۱۱۷).

۴. تحلیل شواهد

در این بخش، رفتار گونه‌های تاریخی و امروزی عربی و فارسی در سه حوزه آرایش واژگانی (بخش ۴-۱)، نظام مطابقه (بخش ۴-۲) و نظام حالت (بخش ۴-۳) با استناد به داده‌ها و توصیفات دست‌ورنویسان و پژوهشگران زبان‌شناسی بررسی می‌شود. نظر به اولویت تحلیل زبان‌شناختی زبان عربی در این مقاله، در هر حوزه ابتدا داده‌های زبان عربی و سپس داده‌های زبان فارسی خواهد آمد. این داده‌ها با الفبای معمول هر زبان ارائه خواهند شد (الفبای عربی برای داده‌های عربی قدیم و امروزی؛ الفبای آوانگار APA برای داده‌های فارسی باستان و میانه؛ و الفبای فارسی برای داده‌های فارسی نو).

۴-۱. آرایش واژگانی

در عربی قدیم، مهم‌ترین عامل ایجاد تنوع در آرایش ارکان جمله، نوع محمول^۱ است که منجر به شکل‌گیری دو الگوی بی‌نشان برای جمله می‌شود. الگوی اول، حول محمول‌های فعلی شکل می‌گیرد: این محمول‌ها گرایش دارند که در ابتدای جمله ظاهر شوند و فاعل و مفعول به ترتیب پس از آن‌ها قرار می‌گیرند (آرایش «فعل-فاعل-مفعول»). الگوی دوم براساس محمول‌های غیرفعلی (شامل اسم، صفت و گروه حرف‌اضافه) شکل می‌گیرد: این محمول‌ها در جایگاهی پس از فاعل^۲ ظاهر می‌شوند و آرایش «فاعل-محمول» تشکیل می‌دهند.^۳ تفاوت اساسی این دو الگو، جایگاه ظهور فاعل است: به ترتیب، میانه و ابتدای جمله. درعین حال، هریک از دو الگوی مذکور حداقل یک جفت نشاندار هم دارند: الگوی اول می‌تواند به صورت «فاعل-فعل-مفعول» نیز ظاهر شود و الگوی دوم می‌تواند به صورت «محمول غیرفعلی-فاعل»^۴ نیز بیاید. جملات (۱.الف-ب) به ترتیب، نمونه‌های الگوی بی‌نشان اول و همتای نشاندار آن هستند و جملات (۲.الف-ب) به ترتیب، نمونه‌های الگوی بی‌نشان دوم و همتای نشاندارش:

۱. الف) وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ... (سوره احزاب، آیه ۲۲)

(هنگامی که مؤمنان، آن گروه‌ها را دیدند...)

ب) لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ. (سوره نساء، آیه ۱۶۲)

(ولی از میان آن‌ها، راسخان در علم و مؤمنان به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده ایمان می‌آورند.)

۲. الف) غَدَائِرُهُ مُسْتَشْزِرَاتٌ إِلَى الْعُلَى.

(دسته‌موهای گیسوانش به هم تابیده و بلند شده‌است.) (امرؤ القیس: ترجمانی زاده،

۱۳۴۸: ۲۰-۲۱)

1- predicate

۲- اطلاق نام «فاعل» به ابتدای جمله اسمیه، در راستای گرایش عمومی نظریه‌های زبان‌شناسی است که دریافت‌کننده محمول (یعنی آنچه/آن که خبری درباره‌اش بیان می‌شود) را «فاعل» می‌نامند. این یکدست‌سازی اصطلاحات دستوری اصولاً امکان مقایسه زبان‌ها و نیل به شناخت بیشتر از وجوه تفاوت و شباهت آن‌ها را فراهم می‌کند.

۳- در صرف و نحو عربی، این محمول‌های غیرفعلی و محمول‌های فعلی مؤخر را «خبر» می‌نامند و فاعل آن‌ها «مبتدا» نامیده می‌شود که در جایگاه قبل از محمول ظاهر می‌شود.

۴- «خبر مقدم» و «مبتدای مؤخر» در اصطلاح صرف و نحو.

ب) حَوْلَ الْأَمِيرِ جُنُودَهُ الْمُجَنَّدَةَ. (الشرتونی، ۱۳۸۷: ج ۴/۱۹۶)
(گرداگرد امیر، لشکریانش جمع‌اند.)

در عربی قدیم، الگوی فاعل آغازین (مانند جمله ۱.ب) مشخصاً با الگوی فاعل-محمول (مانند جمله ۲.الف) مرتبط است و دستوره‌های زبان عربی نیز این ارتباط ساختاری را با اصطلاح «جمله اسمیه» توصیف کرده‌اند. در اینجا دلایل شکل‌گیری الگوهای نشاندار مدنظر نیست (برای معرفی موارد «تقدیم خبر» یعنی ظهور محمول غیرفعلی در جایگاه قبل از فاعل، نک. الشرتونی، ۱۳۸۷: ج ۴/۱۹۴؛ ابن‌عقیل، ۱۴۰۰: جزء ۱/۲۳۲-۲۴۳). آنچه در اینجا محل بحث است، وجود تنوع در الگوی بی‌نشان است. پدیده تنوع در آرایش بی‌نشان به‌هیچ‌وجه پدیده‌ای شایع در زبان‌ها نیست و درصد پایینی از زبان‌ها چنین رفتاری دارند (نک. درایر، ۲۰۱۳). همچنین درموردی، وجود چنین تنوعی نشانه آن است که تحولی در آرایش واژگانی در حال وقوع است. درمورد زبان عربی، پیگیری علت شکل‌گیری چنین تنوعی لااقل مستلزم بررسی زبان‌های کهن‌تر سامی است و صرفاً با داده‌های خود زبان عربی نمی‌توان به علت تنوع دست یافت، زیرا هردو الگوی (۱.الف) و (۲.الف) کاملاً بی‌نشان هستند و هیچ تأکیدی در هیچ‌کدام دیده نمی‌شود. ازسوی دیگر، زبان‌های دارای محمول غیرفعلی (مانند ۲.الف) نیز معمولاً رفتار یکسانی با هردو نوع محمول (فعلی و غیرفعلی) از لحاظ جایگاه ظهورشان دارند؛ مانند روسی (روی، ۲۰۱۳: فصل ۵)، لاتین (بلیک، ۲۰۰۴: ۹۳)، یونانی و لیتوانی (وتسر، ۱۹۹۶: ۱۳۷-۱۳۸). درواقع به‌نظر می‌رسد که تنوع آرایش بی‌نشان در عربی، ابعادی فراتر از بحث تنوع انواع محمول دارد؛ به این معنا که ممکن است این تنوع، مقدمه تحولات بعدی در آرایش واژگانی باشد (هرچند اظهارنظر قطعی در این باب را باید به مطالعات بین‌زبانی خانواده سامی موکول کرد).

در حال، به استناد پیکره نگارنده، وضعیتی که امروزه دست‌کم در دو گونه عربی خوزستان و لبنان دیده می‌شود، این است که آرایش «فعل-فاعل-مفعول» (الگوی بی‌نشان اول) کنار گذاشته شده و فاعل همواره در ابتدای جمله ظاهر می‌شود و سپس محمول فعلی یا غیرفعلی می‌آید.^۱ بنابراین، زبان عربی در زمینه آرایش واژگانی، شاهد تحولی اساسی در تاریخ

۱- حذف فاعل در «زبان‌های ضمیرانداز» پدیده نحوی مستقلی است و نباید با بحث آرایش بنیادین جمله خلط شود. در هردو گونه خوزستان و لبنان، امکان تولید ساخت‌های «فعل-مفعول» با فاعل مستتر وجود دارد، ولی ساخت‌های دارای حذف نحوی، نشاندار هستند.

خود بوده‌است. در مطالعات آتی، بررسی آماری انواع جمله در متون مختلف عربی که در قرن-های بعد از اسلام تا دوره معاصر نوشته شده‌اند، شاید بتواند روند غلبه تدریجی آرایش «فاعل-فعل-مفعول» (الگوی بی‌نشان دوم) را نشان دهد؛ و البته این احتمال هم وجود دارد که الگوهای نوشتاری قرآن در قرن‌های بعد نیز تقلید شده باشد. جملات (۳.الف-ب) و (۴.الف-ب) به ترتیب، نمونه‌هایی از محمول‌های فعلی و غیرفعلی‌اند:

۳. الف) أفسریة الپولیس ما لگو المجرم. (خوزستان)

(افسران پلیس مجرم را پیدا نکردند.)

ب) بکرا الهوا بیصیر أبرد. (لبنان)

(فردا هوا سردتر می‌شود.)

۴. الف) السچاچین باشطات. (خوزستان)

(چاقوها تیز هستند.)

ب) بی المریم إنسان کتیر منیح. (لبنان)

(پدر مریم آدم خیلی خوبی است.)

درمقابل، زبان فارسی در طول تاریخ خود، هیچ تغییری را در آرایش ارکان اصلی جمله تجربه نکرده‌است و همواره آرایش بی‌نشان «فاعل-مفعول-فعل» داشته‌است. در قدیمی‌ترین متون این زبان، یعنی کتیبه‌های هخامنشی فارسی باستان، حرکت ارکان جمله و تشکیل انواع آرایش‌های نشاندار، آزاد است، ولی آرایش واژگانی عادی و بنیادین، «فاعل-مفعول-فعل» است (نک. کنت، ۱۹۵۳: ۹۶؛ شروو، ۲۰۰۹: ۹۴). در فارسی میانه شامل کتیبه‌ها و متون دوره ساسانی و اوایل دوره اسلامی نیز «آرایش بنیادین جمله در ساخت‌های بی‌نشان... SOV [فاعل-مفعول-فعل] است. جمله با فاعل آغاز و به فعل تمام می‌شود. جایگاه مفعول در این زبان، پیش از فعل است» (منشی‌زاده و ناصح، ۱۳۸۶: ۲۴۴؛ همچنین نک. برونر، ۱۹۷۷: ۱۸۰). همین آرایش بی‌نشان در فارسی ادبیات قدیم هم ادامه یافته و به امروز رسیده‌است (نک. ناتل خانلری، ۱۳۶۵: ج ۴۸/۳؛ ماهوتیان، ۱۳۷۸: ۱۶). داده‌های زیر به ترتیب، نمونه‌هایی از فارسی باستان، میانه، قدیم و امروز هستند:

ک̄āra haya nadiⁿtabairahyā tigrām adāraya^t (الف) ه.۵

(سپاه ندینتبیئر دجله را در اختیار داشت.)

(چنگیزی، ۱۳۹۷: ۹۷)

ب) amā tō šahr ī nōg dīd hē.

(برونر، ۱۳۷۶: ۳۹۰) (ما تو را ای سرزمینِ نو- دیده‌ایم.)

(پ) پنا خسرو آن سرزمین را بخريد. (ناتل خانلری، ۱۳۶۵: ج ۳/۴۴۸)

(ت) علی آبو به مینو داد. (ماهو تیان، ۱۳۷۸: ۱۷)

درمورد آرایش جمله در فارسی امروز، معین‌زاده (۲۰۰۱) با ارجاع به تحقیقات قبلی خود، ادعا کرده است که این زبان در راستای سایر ساخت‌های هسته‌آغازین‌اش، آرایش هسته‌آغازین در گروه فعلی را نیز در گفتمان بی‌نشان (با بسامد بسیار پایین‌تر) می‌پذیرد (ص ۱۰۰). سایر پژوهش‌هایی که بحث روند تاریخی تغییر رده در فارسی را مطرح کرده‌اند (مانند دبیرمقدم، ۱۳۹۲؛ راسخ‌مهند، ۱۳۹۶؛ رضائی، ۱۳۹۰) سخنی از تبدیل آرایش «مفعول-فعل» به «فعل-مفعول» در فارسی امروز نگفته‌اند. از سوی دیگر، ظهور بند مفعولی در جایگاه پس از فعل (مانند می‌دونم که علی آبو به مینو داد) نیز در چهارچوب اصل سنگینی^۱ به سادگی قابل توجیه است؛ و به استناد مباحث بخش (۲)، الگوی بی‌نشان را نمی‌توان از چنین جملاتی استخراج کرد.

۴-۲. نظام مطابقه

در عربی قدیم، دو دسته عنصر برای بیان مطابقه فعل با فاعل وجود دارد. دسته اول، پیشوندهایی هستند که شخص و گاهی جنس و شمار را مشخص می‌کنند و فقط به فعل زمان حال (با خوانش حال و آینده) متصل می‌شوند («حروف مضارعه» در اصطلاح صرف و نحو عربی). تکواژگونه‌های این دسته عبارت‌اند از: ی- (برای سوم شخص مذکر؛ و سوم شخص جمع مؤنث)، ت- (برای دوم شخص؛ و سوم شخص مفرد و مثنی مؤنث)، ا- (برای اول شخص مفرد)، ن- (برای اول شخص جمع). حضور اجباری آن‌ها با فعل زمان حال و غیابشان در زمان گذشته (تکمیل وقوع فعل) نشان می‌دهد که این تکواژ، نشانه مقوله نمود ناکامل^۲ است (این مقوله در زمان گذشته نیز با همین صورت زمان حال، همراه با صورت زمان گذشته فعل کمکی «بودن» به کار می‌رود؛ مانند کان یذهب «می‌رفت».) دسته دوم عناصر مطابقه، پسوندهایی هستند که در زمان حال و گذشته متفاوت‌اند. در زمان حال فقط صورت‌های مثنی و جمع (دوم شخص و

۱- heaviness principle: براساس این اصل، وابسته‌های سنگین‌تر (مانند بند موصولی) گرایش دارند که پس از هسته واقع شوند (دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۳۲).

۲- imperfective aspect: رویداد تکمیل‌نشده‌ای که در زمان حال یا گذشته در حال وقوع است یا به‌مثابه عادت تکرار می‌شود.

سوم شخص) و همچنین دوم شخص مفرد مؤنث، پسوند می‌گیرند (پسوندهای /ان، -ون، -ن، -ین). این پسوندها به وجه فعل^۱ نیز حساس‌اند و در وجه التزامی و امری، تغییراتی ساختوازی در آن‌ها حاصل می‌شود. همچنین پسوندهای زمان حال به آرایش واژگانی جمله حساس‌اند: فقط در آرایش فعل‌میانی اجباراً ظاهر می‌شوند (مثال ۱.ب) و در آرایش فعل‌آغازین نمی‌توانند بیابند (مثال ۱.الف). پسوندهای زمان گذشته مجموعه کاملی را برای تمام شخص‌ها و شمارها و جنس‌ها (به جز سوم شخص مفرد مذکر) تشکیل می‌دهند. این عناصر، تنوعی برای وجه ندارند، ولی همانند پسوندهای زمان حال فقط در آرایش فعل‌میانی ظاهر می‌شوند؛ با این تفاوت که پسوند مؤنث «-ت» معمولاً اجباری است (برای تفصیل جزئیات، نک. ابن‌عقیل، ۱۴۰۰ق: جزء ۲/۸۸-۹۲؛ الشرتونی، ۱۳۸۷: ج ۴/۱۸۴-۱۸۵).

داده‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که شمار مثنی در هر دو گونه خوزستان و لبنان از بین رفته است. سایر تمایزات عربی قدیم در گونه خوزستان همچنان وجود دارد و پیشوندهای نمود ناکامل و مطابقه نیز دقیقاً همانند عربی قدیم استفاده می‌شوند، ولی صورت دوم شخص مفرد مذکر و اول شخص مفرد در زمان گذشته همانند شده‌اند. پسوندهای مطابقه هم با تحولات آوایی قابل ملاحظه (نسبت به عربی قدیم) به کار می‌روند. در گونه لبنان، اولاً تمایز جنس در افعال جمع، خنثی شده است؛ و ثانیاً یک پیشوند ناکامل ساز جدید و بدون کارکرد مطابقه شکل گرفته است که کارکردش تقویت پیشوند نمود ناکامل عربی قدیم، یا به احتمال قوی‌تر، خالی-کردن پیشوند قدیمی از نقش نمودی و بقای آن برای نقش مطابقه است. شکل‌گیری یک عنصر دستوری جدید و ظهور آن همزمان با عنصر قدیمی، پدیده‌ای کاملاً شایع در زبان‌های جهان است. نمونه‌ای از آن در تاریخ زبان فارسی، ظهور همزمان «همی/می» و پسوند «ی» با فعل زمان گذشته است. ناتل خانلری (۱۳۶۵: ج ۲/۲۴۳) معتقد است که «جمع دو جزء در یک فعل، دال بر این است که همی/می نشانه استمرار و ی برای افاده معنی تکرار است». لازار (۱۹۶۳) ضمن تأیید وجود دو نقش دستوری در بعضی شواهد (تکرار عمل و همچنین استمرار و دوام) تصریح کرده که «در موارد دیگر به نظر می‌رسد که همی یا می فقط تکرار عمل را تأکید می‌کنند» (نقل از فرشیدورد، ۱۳۹۱: ۲۰۳) و نمونه‌های (۶) را ارائه کرده است (برای نمونه‌های بیشتر، نک. احمدی گیوی، ۱۳۸۰: ۲۹۹-۳۰۴؛ و برای توضیحی کوتاه در مورد علت شکل‌گیری نشان‌گذاری مضاعف^۲، نک. مفیدی، ۱۳۹۵: ۶۴-۶۵):

1- verbal mood
2- double-marking

۶. الف) گروهی مردم به زیر درخت سیب بودند و از او سیب همی افتادی و ایشان همی خوردندی. (الابنیه)

ب) هرکه او را متابع نشدی، همی گشتی. (تاریخ بلعمی)

در هر حال، تصریف فعل «دیدن» در دو گونه خوزستان و لبنان به ترتیب در جدول‌های (۱) و (۲) ارائه شده است، و مقایسه آن با تصریف فعل در عربی قدیم، نشان‌دهنده تحولاتی است که در نظام مطابقه عربی رخ داده است:

جدول ۱. تصریف افعال در گونه خوزستان

گذشته		حال			
مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر		
شافت) ⬤⬥⬦⬧⬨⬩ (⬤	شاف (⬤⬥⬦⬧⬨⬩)	تشوف (⬤⬥⬦⬧⬨⬩)	ایشوف (⬤⬥⬦⬧⬨⬩)	مفرد	سوم شخص
شافن) ⬤⬥⬦⬧⬨⬩⬪ (⬫	شافو) ⬤⬥⬦⬧⬨⬩⬪ (ایشوفن) ⬤⬥⬦⬧⬨⬩⬪⬫ (ایشوفون) ⬤⬥⬦⬧⬨⬩⬪⬫⬬ (⬭	جمع	
شفتی (⬤⬥⬦⬧⬨⬩)	شفت (⬤⬥⬦⬧⬨⬩)	تشوفین) ⬤⬥⬦⬧⬨⬩⬪⬫⬬ (⬭	تشوف (⬤⬥⬦⬧⬨⬩)	مفرد	دوم- شخص
شفتن) ⬤⬥⬦⬧⬨⬩⬪⬫ (شفتوا) ⬤⬥⬦⬧⬨⬩⬪⬫ (⬭	تشوفن) ⬤⬥⬦⬧⬨⬩⬪⬫⬬ (تشوفون) ⬤⬥⬦⬧⬨⬩⬪⬫⬬ (⬭	جمع	
	شفت (⬤⬥⬦⬧⬨⬩⬪⬫)	اشوف (⬤⬥⬦⬧⬨⬩⬪⬫⬬)		مفرد	اول-
	شفتنه (⬤⬥⬦⬧⬨⬩⬪⬫⬬)	نشوف (⬤⬥⬦⬧⬨⬩⬪⬫⬬)		جمع	شخص

۱۵۸-۱۶۰).^۱ نهایتاً در گذار از دوره میانه به دوره نو، بخش دوم نیز به صورت مطابقه با فاعل بازتحلیل شد.

آخرین مسئله‌ای که در این بخش باید به آن پرداخت، بحث قابل مناقشه مطابقه «ضمایر متصل» با مفعول در عربی و فارسی است.^۲ مناقشه بر سر این است که این عناصر، خودشان مفعول هستند یا فقط نشانه مطابقه مفعول‌اند؟ اگر تبدیل شدن به وند و اجباری شدن را لازمه حصول نقش مطابقه برای واژه‌بست‌ها بدانیم، قطعاً پاسخ پرسش، این خواهد بود که این عناصر، نقش مطابقه ندارند. در فارسی، چنین دیدگاهی را دست‌کم در راسخ‌مهند (۱۳۸۹) و هیگ (۲۰۱۹) می‌توان یافت. باین حال، همین دو اثر، به ترتیب، واژه‌بست‌های ضمیری در ساخت-های لازم یک‌شخصه (مانند *خوابم می‌آید*) و نقش معنایی عامل در افعال متعدی زمان گذشته (در فارسی میانه) را دارای نقش مطابقه دانسته‌اند. بهرامی و رضایی (۱۳۹۳) موضعی بینابین اتخاذ کرده‌اند و معتقدند که «نمایه‌های مفعولی زبان فارسی در ۷ معیار از ویژگی واژه‌بست‌ها تبعیت می‌کنند و درعین حال ۴ مشخصه مهم عناصر مطابقه را نیز دارا هستند» (ص ۹۴). رابرتس (۲۰۰۱: ۱۳۸) توزیع تکمیلی واژه‌بست‌ها و وندهای مطابقه را مبنای انتساب نقش مطابقه به واژه‌بست‌ها (در پشتو) قرار داده و مفیدی (۱۳۸۶) نیز به استناد همین دیدگاه و شواهد *واژه‌بست مضاعف*^۳ (حضور همزمان مفعول و واژه‌بست؛ مانند *او را فرود آوردش تا بیاساید*)، به کارکرد مطابقه برای واژه‌بست قائل شده‌است. چنین شواهدی در عربی کاملاً نشاندار هستند و با مفاهیم مبتدا^۴ و کانون^۵ (بسته به جایگاه تأکید و الگوی آهنگ جمله)

۱- مثال‌های زیر از فارسی میانه، نمونه‌هایی از الگوی شماره (۱) هستند که در تقابل با جمله (ب.۵) در بخش قبل به‌عنوان نمونه‌ای از الگوی شماره (۲) قرار می‌گیرند. در مثال (الف) زیر، فعل جمله زمان حال است و با فاعل (اول‌شخص مفرد) مطابقه کرده و در مثال (ب) نیز فعل لازم زمان گذشته با فاعل (دوم‌شخص مفرد) مطابقه کرده است. متقابلاً در جمله (ب.۵) مطابقه بین فعل متعدی زمان گذشته با مفعول (دوم‌شخص مفرد) صورت گرفته است.

(الف) *kū-t an nē padīrem.*

(...) که من تو را نمی‌پذیرم.

(نودا، ۱۹۸۰؛ در دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۱۵۴)

(ب) *āmād hē.*

(تو آمدی.)

(همان: ۱۵۵)

۲- این عناصر در فارسی، واژه‌بست ضمیری‌اند، ولی تعیین ماهیت آن‌ها در عربی، نیازمند بررسی رفتار ساختوازی‌شان در مطالعات آتی است.

3- clitic doubling

4- topic

5- focus

منطبق‌اند. در نتیجه، احتمالاً با قطعیت بیشتری بتوان ضمیر متصل عربی را مفعول فعل دانست. جملات (۷) نمونه‌هایی از گونه‌های امروزی‌اند:

۷. الف) الْكِتَابُ خِذِيْتَهُ مِنْ صَاحِبِي. (خوزستان)
 (کتاب رو از دوستم گرفتمش.)
 ب) الْأَكْلُ حَضَّرْتُو مَامَا. (لبنان)
 (غذا رو مامان آماده‌اش کرد.)

۴-۳. نظام حالت

در چهارچوب مباحث بخش (۲)، در عربی قدیم، سه حالت ساختوازی وجود دارد: فاعلی، مفعولی و مضاف‌الیهی. این سه حالت به ترتیب با سه اصطلاح «اعراب رفع»، «اعراب نصب» و «اعراب جر» در صرف و نحو عربی منطبق‌اند (نک. توضیحات مفیدی، ۱۳۹۸ درباره مصادیق هریک از این حالت‌ها در عربی قدیم، و مقایسه آن‌ها با رفتارهای مشابه در بعضی زبان‌های دیگر). اغلب اسم‌ها و صفت‌ها و قیدها بسته به جایگاه دستوری‌شان در یکی از این سه حالت ظاهر می‌شوند. بررسی شواهد پیکره پژوهش حاضر نشان می‌دهد که در دو گونه امروزی عربی، واژه‌های کوتاه حالت‌نما در اسم‌های مفرد و جمع مکسر و جمع مؤنث، دیگر ظاهر نمی‌شوند. در اسم‌های جمع مذکر سالم نیز نشانه حالت‌نمای غیرفاعلی (شامل حالت‌های مفعولی و مضاف‌الیهی) به اسم‌های دارای حالت فاعلی نیز تعمیم یافته و در نتیجه، تمایز حالت کاملاً خنثی شده‌است.

۸. الف) بَنَاتُ عَمِّي لَيْلٍ وَ نَهَارٌ إِيْحَاوَلْنُ إِيْصِيرْنُ شَاغِرْدُ أَوْلُ بِالْكَلاَسِ. (خوزستان)
 (دختر عموهام شبانه‌روز تلاش می‌کنن شاگرد اول کلاس بشن.)
 ب) بِحَبِّ كَثِيرٍ عِلْمِ اللُّغَةِ. (لبنان)
 (زبان‌شناسی رو خیلی دوست دارم.)
 ۹. الف) الْمُتَهَمِينَ چَانُوْ گَاعِدِينَ بَرْدِيْفِ الْأَوْلِ. (خوزستان)
 (متهمان در ردیف اول نشسته‌بودند.)
 ب) الْمُدْرَبِينَ دَرَبُوا اللَّاعِبِينَ مُنِيْحٍ. (لبنان)
 (مربی‌ان، بازیکنان رو خوب تمرین دادند.)

در جملات (الف-ب) نشانه حالت در پایان هیچ یک از اسم‌ها ظاهر نشده و کسره «علم» (مفعول در جمله ۸.ب) هم «واکه میانجی» است و در اصطلاح صرف و نحو عربی، برای جلوگیری از «التقای ساکنین» درج می‌شود (مانند لَا تُضْرِبِ الْعَبْدَ در عربی قدیم). در جملات (الف-ب) نیز اسم‌های جمع، همگی پسوند «ین» گرفته‌اند و در واقع، نشانه حالت نصب و جر به رفع نیز تسری یافته‌است و در نتیجه، پسوندها هیچ اطلاعاتی در مورد نقش دستوری اسم ارائه نمی‌دهند.

در نظام حالت زبان فارسی نیز در گذار از دوره باستان به میانه و سپس نو، در چندین مرحله تحولاتی رخ داده‌است. در فارسی باستان «اسم در شمار مفرد، هفت حالت، در شمار مثنی چهار حالت و در جمع شش حالت را نشان داده‌است» (چنگیزی، ۱۳۹۷: ۴۸). در فارسی میانه، ضمن حذف شمار مثنی، تمایزهای حالت در مفرد و جمع نیز عموماً خنثی شده‌است. به بیان دقیق‌تر، در اوایل این دوره (مثلاً در کتیبه‌های اوایل ساسانی) نمونه‌هایی از یک نظام حالت دوعضوی (حالت صریح/مستقیم در مقابل حالت غیر صریح/غیرمستقیم) دیده می‌شود و در متون متأخر (اواخر ساسانی و اوایل دوره اسلامی) این تمایز فقط در ضمیر اول شخص مفرد دیده می‌شود (نک. رضائی باغبیدی، ۱۳۸۸: ۱۵۶-۱۵۷). از سوی دیگر، از همان دوره میانه شاهد آغاز شکل‌گیری یک نشانه جدید برای حالت مفعولی هستیم که در دوره نو به تدریج تثبیت می‌شود: کاربرد rād/rāy و «را» برای مفعول صریح (دبیرمقدم، ۱۳۸۴: ۱۱۴-۱۱۸). کسره اضافه نیز در بعضی پژوهش‌های زبان فارسی (از جمله سمیعان، ۱۹۹۴؛ لارسن و یاماکی‌دو، ۲۰۰۵؛ استیلو، ۲۰۰۹) «نشانه حالت» یا «شبه نشانه‌های حالت» در نظر گرفته شده‌است.

۵. تبیین سیر تحولات

۵-۱. حذف، شکل‌گیری یا تقویت ابزار

در بحث ابزارهای تمایزگذاری فاعل و مفعول در زبان عربی، مهم‌ترین اتفاقی که در طول تاریخ این زبان رخ داده‌است، حذف کامل ابزار حالت‌نمایی است. در داده‌های نگارنده از عربی خوزستان و لبنان (پیکره ۹۰۰ جمله‌ای) هیچ نمونه‌ای از ظهور نشانه‌های حالت مشاهده نشد. از سوی دیگر، سایر گزارش‌ها نیز حاکی از حذف این نشانه‌ها در سایر گونه‌های امروزی است. برای مثال، واتسون (۲۰۰۲) در پژوهش خود درباره عربی صنعاء و قاهره اشاره کرده است که پایانه‌های حالت «همگی در گویش‌های امروزی عربی ناپدید شده‌اند» (ص ۴). هاسل-

باخ (۲۰۱۳) نیز در پژوهشی تطبیقی در باب زبان‌های خانواده سامی ادعا کرده که «هیچ زبان سامی محاوره‌ای امروزی حالت تصریفی را حفظ نکرده است» (ص ۳۳۲).

درعین حال، شواهدی در دست نیست که نشان دهد این اتفاق چگونه و احتمالاً طی چه مراحل به وقوع پیوسته است. به بیان دیگر، از آنجایی که گونه‌های محلی در قرون گذشته به نگارش درنیامده‌اند، مسیر گذار زبان از گونه عربی قدیم به گونه‌های امروزی‌اش ثبت نشده است. گروبر-میلر (۱۹۹۰) متونی مسیحی به زبان عربی فلسطینی از قرن ۲ تا ۴ هجری را معرفی کرده که حذف نشانه‌های حالت در بعضی نمونه‌ها و بی‌قاعدگی در کاربرد آن‌ها در بعضی نمونه‌های دیگر را نشان می‌دهد. وی از مباحث خود نتیجه‌گیری کرده که نشانه حالت مفعولی احتمالاً در مرحله‌ای متأخرتر از دیگر نشانه‌ها ناپدید شده است. با این حال قاعدتاً نتایج او را نمی‌توان به گونه‌های محلی دیگر تعمیم داد و در واقع نمی‌توان تعیین کرد که از چه قرونی نظام حالت در گونه‌های محلی کنار گذاشته شده است.

مشابه همین اتفاق در گذار زبان فارسی از دوره باستان به میانه رخ داده است و وقوع کامل فرایند یعنی ناپدید شدن تمایزهای حالت (حذف کامل ابزارهای حالت‌نمایی) تا انتهای دوره میانه به طول انجامیده است. برخلاف زبان عربی، اطلاعات بیشتری از مسیر وقوع این تحول در فارسی در دست است: ابتدا هفت حالت فارسی باستان به دو حالت در اوایل دوره میانه تقلیل یافته، سپس تمایز در اسم‌ها از بین رفته و صرفاً در ضمیر اول شخص مفرد باقی مانده، و نهایتاً در این ضمیر هم از بین رفته است. از سوی دیگر، برخلاف زبان عربی که هیچ نشانه جدیدی را برای حالت‌نمایی شکل نداده، زبان فارسی یک یا دو نشانه جدید ایجاد کرده و در واقع به احیای نظام حالت‌نمایی خودش در گستره‌ای محدودتر دست زده است. می‌دانیم که شکل‌گیری نشانه حالت در زبان، فرایندی بسیار طولانی و زمان‌بر است و نشانه‌های جدید تا حد زیادی در واکنش به خلأ ابزار تمایزگذاری فاعل و مفعول به وجود می‌آیند. بر این اساس، این فرضیه قابل طرح است که شاید حذف کامل ابزار حالت‌نمایی در عربی‌های محلی، پدیده‌ای نسبتاً متأخر باشد (یعنی در چند قرن اخیر رخ داده باشد) و نظام‌های دست‌ورزبان گونه‌های محلی هنوز فرصت نکرده‌اند که حالت‌نمایی را احیا کنند و نشانه‌های جدیدی را شکل دهند. درعین حال، در غیاب متون مکتوب از گونه‌های محلی در قرون اخیر (و اساساً در کل دوره تکوین-شان) عملاً راهی برای اثبات یا رد این فرضیه وجود ندارد.

از سوی دیگر، تحول در آرایش واژگانی عربی و پیامد آن یعنی تقویت ابزار مطابقه می‌تواند بحث فوق را تحت تأثیر قرار دهد. در عربی قدیم، نظام مطابقه فعل در زمان گذشته ۱۳ صورت و در زمان حال ۱۱ صورت داشت. به استناد جدول (۱)، با حذف صورت‌های مثنی در عربی خوزستان، مطابقه فعل به ۹ صورت در هریک از زمان‌های گذشته و حال تقلیل یافته‌است. همچنین به استناد جدول (۲)، با حذف مثنی و خنثی شدن تمایز جنس در صورت-های جمع در عربی لبنان، تعداد صورت‌های مطابقه به ۷ صورت در هریک از زمان‌ها تقلیل یافته‌است. در نگاه اول، این آمارها به معنای کوچک‌تر شدن نظام مطابقه در گونه‌های امروزی است. باین حال، نکته مهمی که باید در نظر گرفت، این است که در عربی قدیم، اغلب نشانه-های مطابقه (ضمایر متصل فاعلی) در آرایش فعل‌آغازین (آرایش فعل-فاعل-مفعول) ظاهر نمی‌شدند. حذف این آرایش در گونه‌های امروزی و غلبه کامل آرایش فعل‌میانی (آرایش فاعل-فعل-مفعول) به معنای حضور اجباری نشانه‌های مطابقه در تمام جمله‌هاست و این وضعیت را می‌توان تقویت ابزار مطابقه نامید. زمان وقوع این تحولات در تاریخ زبان عربی نیز مشخص نیست و در بخش (۴-۱) پیشنهادی برای بررسی سیر این تحولات در پژوهش‌های آینده مطرح شد.

یکی از پیامدهای بحث تقویت مطابقه، این است که ممکن است تقویت این ابزار، منجر به پر شدن خلأ حاصل از ناپدید شدن ابزار حالت‌نمایی شده‌باشد و در نتیجه، دیگر نیاز دستورزبان به احیای حالت‌نمایی مرتفع شده‌باشد. این نحوه تبیین مسئله می‌تواند فرضیه فوق-الذکر درخصوص متأخر بودن حذف حالت‌نمایی در گونه‌های محلی عربی را تحت‌الشعاع قرار دهد و آن را تضعیف کند. به بیان ساده‌تر، اصولاً این احتمال نیز وجود دارد که قرن‌ها از نابودی کامل حالت‌نمایی در سیر تبدیل عربی قدیم به گونه‌های امروزی‌اش می‌گذرد، ولی با حذف آرایش «فعل-فاعل-مفعول» و نتیجتاً تقویت ابزار مطابقه، دیگر نیازی به احیای مجدد حالت-نمایی وجود نداشته‌است.

در زبان فارسی-همچنان‌که در بخش‌های قبل تشریح شد- تحولی در آرایش واژگانی ارکان جمله صورت نگرفته‌است. ابزارهای مطابقه آن نیز در گذار از باستان به میانه و همچنین در طول دوره میانه حذف شده و شاهد شکل‌گیری مجدد آن‌ها در دوره میانه بوده‌ایم. باین-حال، از اوایل دوره نو (متون قرن چهارم هجری) هیچ تحول گسترده‌ای در این ابزارها ایجاد

نشده و صرفاً بعضی صورت‌های نادر و کم‌کاربرد حذف شده‌اند (نک. ناتل خانلری، ۱۳۶۵: ج ۲/۲۰۲-۲۰۳؛ احمدی گیوی، ۱۳۸۰: ۱۳۱-۱۴۴) و یک صورتِ گفتاری و تا حدی نشاندار («ش» در سوم شخص مفرد زمان گذشته) در بعضی گونه‌ها شکل گرفته‌است (نک. جهان‌پناه تهرانی، ۱۳۸۰).

۲-۵. مقایسه وضعیت نهایی

ازلحاظ نظری معمولاً در زبان‌های دارای ابزارهای مطابقه و حالت، ارکان جمله آزادی بیشتری برای جابجایی دارند و انعطاف بیشتری در آرایش آن‌ها دیده می‌شود. به بیان فنی‌تر، در چنین زبان‌هایی تشکیل آرایش نشاندار با سهولت بیشتر و در واقع با بسامد بالاتری انجام می‌شود. در یک نگاه کلی، در دو گونه عربی خوزستان و لبنان، عمده‌ترین ابزار برای تمایزگذاری فاعل و مفعول، نظام مطابقه است. از سوی دیگر، مطابق انتظار، جملاستی چون (۷. الف-ب) دستوری‌اند، ولی تعیین میزان بسامد وقوع آن‌ها نیازمند پژوهش آماری و پیکره‌ای است (به‌طور بالقوه، زبان‌ها برای اهداف گفتمانی خود، از ابزارهای قلب نحوی^۱، تغییر الگوی آهنگ، ساخت‌های نشاندار مانند مجهول‌سازی و اسنادی‌سازی^۲ و... استفاده می‌کنند). در مقابل، در فارسی امروز، دو ابزار برای تحقق تمایزگذاری فاعل و مفعول جمله فعال است: مطابقه و حالت‌نمایی. مطابقه فاعل همواره اجباری است و مطابقه مفعول در بعضی افعال به‌صورت اختیاری ظاهر می‌شود. همچنین ابزار حالت‌نمایی در فارسی امروز (نشانه «را») برای مفعول‌های معرفه یا دارای مصداق مشخص^۳ اجباری است، ولی مفعول‌های دارای مصداق عام^۴ (اسم جنس در اصطلاح دستورهای زبان فارسی) نشانه حالت مفعولی را نمی‌پذیرند. از سوی دیگر، میزان استفاده زبان فارسی از ساخت‌های نشاندار دارای جابجایی ارکان جمله را نیز می‌توان در پژوهش‌های آتی با زبان عربی مقایسه کرد و به نتایجی درخصوص میزان اتکای این دو زبان بر آرایش واژگانی ثابت برای تمایزگذاری فاعل و مفعول دست یافت.

-
- 1- scrambling
 - 2- clefting
 - 3- specific
 - 4- generic

۶. نتیجه‌گیری

پیگیری سیر تحول زبان عربی از عربی قدیم به گونه‌های خوزستان و لبنان نشان می‌دهد که این زبان، ابزار حالت‌نمایی را از دست داده و ابزار مطابقه را گسترش داده‌است. همچنین با تثبیت یکی از دو آرایش عربی قدیم در گونه‌های امروزی‌اش، میزان اتکای زبان بر ابزار آرایش واژگانی بیشتر شده‌است. درمقابل، زبان فارسی در طول تاریخ خود، ابزارهای حالت‌نمایی و مطابقه را از دست داده و مجدداً هر دو را بازسازی کرده‌است. آرایش واژگانی ارکان اصلی جمله نیز در تاریخ زبان فارسی اصولاً تغییری نکرده‌است. ازسوی دیگر، درزمینه ابزارهای تمایزگذاری، نگارنده هیچ‌گونه شواهدی برای تأثیرگذاری عربی بر فارسی یا بالعکس در طول تاریخ آن‌ها مشاهده نکرده‌است و به‌نظر می‌رسد تحولات مذکور در زبان عربی و فارسی همگی درون‌زبانی بوده‌اند یا لاقلاً تحت تأثیر همدیگر نبوده‌اند. مشابهت زیاد تحولات در عربی خوزستان و لبنان (با وجود فاصله جغرافیایی) نشان‌دهنده آن است که این تحولات در گستره وسیعی از جوامع عربی رخ داده و احتمالاً تحت تأثیر زبان‌های مجاور نبوده‌است.

کتاب‌نامه

۱. ابن عقیل، بهاء‌الدین عبدالله (۱۴۰۰ق). شرح ابن عقیل علی ألفیه. الطبعة العشرون. القاهرة: دارالتراث.
۲. ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵). دستور تاریخی زبان فارسی. تهران: سمت.
۳. احمدی گیوی، حسن (۱۳۸۰). دستور تاریخی فعل. تهران: قطره.
۴. بروئر، کریستوفر ج. (۱۳۷۶). نحو زبان‌های ایرانی میانه غربی، ترجمه سعید عریان. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
۵. بهرامی، فاطمه و والی رضایی (۱۳۹۳). «تبیین دستوری نمایه‌سازی مفعول در زبان فارسی». پژوهش‌های زبان‌شناسی، ۱۱، ۱-۱۸.
۶. ترجمانی‌زاده، احمد (۱۳۴۸). شرح معلمات سبع. تبریز: چاپخانه شفق.
۷. جهان‌پناه تهرانی، سیمین‌دخت (۱۳۸۰). «ضمیر متصل شس و داشتن، دو گرایش تازه در فارسی گفتاری امروز تهران». مجله زبان‌شناسی، ۳۱، ۱۹-۴۲.
۸. چنگیزی، احسان (۱۳۹۷). دستور زبان فارسی باستان. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

۹. دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۲). *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی*. تهران: سمت.
۱۰. ----- (۱۳۸۴). «پیرامون را در زبان فارسی». *پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی (مجموعه مقالات)*، ۸۳-۱۴۸. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۱. راسخ‌مهند، محمد (۱۳۹۶). «آیا زبان فارسی در حال تغییر رده است؟». در: محمدرضا رضوی و مرضیه صنعتی (ویراستاران)، *جشن‌نامه دکتر محمد دبیرمقدم: مجموعه مقالات زبان‌شناختی*، ۱۴۷-۱۶۵. تهران: کتاب بهار.
۱۲. ----- (۱۳۸۹). «واژه‌بست‌های فارسی در کنار فعل». *پژوهش‌های زبان‌شناسی*، ۳، ۷۵-۸۵.
۱۳. ----- (۱۳۸۵). «شیوه نشان دادن فاعل و مفعول در زبان فارسی». *مجله زبان‌شناسی*، ۴۱ و ۴۲، ۸۵-۹۶.
۱۴. رضایی، والی و فاطمه بهرامی (۱۳۹۴). *مبانی رده‌شناسی زبان*. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
۱۵. رضائی، حدائق (۱۳۹۰). «جایگاه هسته در زبان فارسی: تأملی از دیدگاه رده‌شناسی در زمانی». *پژوهش‌های زبان‌شناسی*، ۵، ۳۵-۴۶.
۱۶. رضائی باغبیدی، حسن (۱۳۸۸). *تاریخ زبان‌های ایرانی*. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۱۷. الشرتونی، رشید (۱۳۸۷). *مبادی العربیه فی الصرف و النحو*، چاپ پنجم. قم: دارالعلم.
۱۸. شریفی، شهلا (۱۳۸۷). «آرای هاوکینز در حوزه رده‌شناسی آرایش واژه‌ها و بررسی انطباق یا عدم انطباق این آرا بر آرایش واژه‌ها در زبان فارسی». *زبان و زبان‌شناسی*، ۷، ۷۸-۹۶.
۱۹. شکرانی، رضا (۱۳۷۴). «پژوهشی پیرامون پدیده اعراب در مقایسه با مقوله‌های نقش و وجه دستور زبان فارسی». *مجله پژوهشی دانشگاه اصفهان*، ۷، ۴۹-۶۵.
۲۰. فرشیدورد، خسرو (۱۳۹۱). *فعل و گروه فعلی و تحول آن در زبان فارسی*. تهران: سروش.
۲۱. ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۷۸). *دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی*، ترجمه مهدی سمائی. تهران: نشر مرکز.

۲۲. متقی‌زاده، عیسی، حیات عامری و طاهره خان‌آبادی (۱۳۹۷). «بررسی مقابله‌ای نظام وجه امری در زبان فارسی و عربی». *مطالعات تطبیقی فارسی و عربی*، ۵، ۱۱۹-۱۴۵.
۲۳. محمدبیگی، شاهرخ و مهدی محمدبیگی (۱۳۹۵). «مقایسه لهجه صنعاء با عربی فصیح». *فصلنامه هنر زبان*، ش ۱، ۵-۱۹.
۲۴. مفیدی، روح‌الله (۱۳۹۸). «رده‌شناسی نظام حالت اسم در زبان عربی». *علم زبان*، ۱۰، ۷-۴۱.
۲۵. ----- (۱۳۹۵). «شکل‌گیری ساختارۀ نمود و وجه در فارسی نو». *دستور*، ۱۲، ۳-۶۸.
۲۶. ----- (۱۳۸۶). «تحول نظام واژه‌بستی در فارسی میانه و نو». *دستور*، ۳، ۳-۱۳۳-۱۵۲.
۲۷. منشی‌زاده مجتبی و محمدامین ناصح (۱۳۸۶). «نگاهی رده‌شناختی به نحو زبان فارسی میانه پهلوی». *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*، ۲۲، ۲۳۵-۲۵۷.
۲۸. ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۵). *تاریخ زبان فارسی*. تهران: فردوس.
۲۹. نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۹). «چگونگی شناسایی موارد دستوری شدگی». *پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*، ۲، ۱۴۹-۱۶۵.
30. Ahmad, Amer (2016). *Case in Standard Arabic: A dependent case approach*. PhD dissertation, York University, Toronto.
31. Al-Balushi, Rashid (2015). "The accusative case suffixes in Standard Arabic: Where from?". *The International Journal of Arabic Linguistics (IJAL)*, 1(1), 28-66.
32. ----- (2013). "Verbal and nominal case suffixes in Standard Arabic: A unified account". *Brill's Annual of Afroasiatic Languages and Linguistics*, 5, 35-82.
33. ----- (2011). *Case in Standard Arabic: The untraveled paths*. PhD dissertation, University of Toronto, Toronto.
34. Aoun, Joseph E., Elabbas Benmamoun, and Lina Choueiri (2010). *The syntax of Arabic*. Cambridge: Cambridge University Press.
35. Bahloul, Maher (2008). *Structure and function of the Arabic verb*. London/New York: Routledge.
36. Benmamoun, Elabbas (2000). *The feature structure of functional categories: A comparative study of Arabic dialects*. Oxford: Oxford University Press.

37. Blake, Barry J. (2004). *Case*, 2nd ed. Cambridge: Cambridge University Press.
38. Brunner, Christopher J. (1977). *A syntax of Western Middle Iranian*. Delmar, New York: Caravan Books.
39. Brustad, Kristen E. (2000). *The syntax of Spoken Arabic: A comparative study of Moroccan, Egyptian, Syrian, and Kuwaiti dialects*. Washington, DC: Georgetown University Press.
40. Btoosh, Mousa A. (2017). "Case and word order alternation in Standard Arabic: An optimality theoretic account". *SKASE Journal of Theoretical Linguistics*, 14, 24-47.
41. Cowell, Mark W. (1964). *A reference grammar of Syrian Arabic (based on the dialect of Damascus)*. Washington: Georgetown University Press.
42. Dryer, Matthew S. (2013). "Order of subject, object and verb". In: Dryer, Matthew S. and Martin Haspelmath (eds.), *The world atlas of language structures online*. Leipzig: Max Planck Institute for Evolutionary Anthropology (<http://wals.info/chapter/81>, accessed 20 January 2021).
43. ----- (2007). "Word order". In: Shopen, Timothy (ed.), *Language typology and syntactic description, Vol. I: Clause structure*, 2nd ed, 61-131. Cambridge: Cambridge University Press.
44. Faghiri, Pegah and Pollet Samvelian (2014). "Constituent ordering in Persian and the weight factor". In: Piñón, Christopher (ed.), *Empirical issues in syntax and semantics 10*, CNRS, 215-232.
45. Fassi Fehri, Abdelkader (2012). *Key features and parameters in Arabic grammar*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
46. ----- (1993). *Issues in the structure of Arabic clauses and words*. Dordrecht: Kluwer Academic.
47. Fuß, Eric (2005). *The rise of agreement: A formal approach to the syntax and grammaticalization of verbal inflection*, Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
48. Gruber-Miller, Ann M. (1990). "Loss of nominal case endings in the Modern Arabic dialects: Evidence from Southern Palestinian Christian Middle Arabic texts". In: Mushira Eid (ed.), *Perspectives on Arabic linguistics I: Papers from the first annual symposium on Arabic linguistics*, 235-253. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
49. Haig, Geoffrey (2019). "Grammaticalization and inflectionalization in Iranian". In: Narrog, Heiko and Bernd Heine (eds), *Grammaticalization from a typological perspective*, 57-78. Oxford: Oxford University Press.
50. Hallberg, Andreas (2016). *Case Endings in Spoken Standard Arabic*. PhD dissertation, Lund University, Faculties of Humanities and Theology.

51. Hasselbach, Rebecca (2013). *Case in Semitic: Roles, relations, and reconstruction*. Oxford: Oxford University Press.
52. Josephson, Judith (2013). "The fate of the subjunctive in late Middle Persian". In: Josephson, Folke and Ingmar Söhrman (eds.), *Diachronic and typological perspectives on verbs*, 57-77. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
53. Karimi, Simin (2005). *A minimalist approach to scrambling: Evidence from Persian*. Berlin/New York: Mouton de Gruyter.
54. Kent, Roland G. (1953). *Old Persian: Grammar, texts, lexicon*, 2nd ed. New Haven, Connecticut: American Oriental Society.
55. Larson, Richard and Hiroko Yamakido (2005). "Ezafe and the deep position of nominal modifiers". *Paper presented at the Barcelona workshop on adjectives and adverbs*. Universitat Pompeu Fabra, Barcelona.
56. Lazard, Gilbert (1963). *La Langue des plus Anciens Monuments de la Prose Persane*. Paris: Klincksieck.
57. Maggi, Mauro and Paola Orsatti (2018). "From Old to New Persian". In: Sedighi, Anousha and Pouneh Shabani-Jadidi (eds.), *The Oxford handbook of Persian linguistics*, 7-51. Oxford: Oxford University Press.
58. Marmorstein, Michal (2016). *Tense and text in Classical Arabic: A discourse-oriented study of the Classical Arabic tense system*. Leiden/Boston: Brill.
59. Moinzadeh, Ahmad (2001). *An antisymmetric, minimalist approach to Persian phrase structure*. PhD dissertation, University of Ottawa, Canada.
60. Noda, K. (1980). "Ergativity in Middle Persian". 1-18. University of Nagoya, Typescript.
61. Roberts, Taylor (2001). "Deriving second position". *Canadian Journal of Linguistics*, 46 (1/2), 127-153.
62. Roy, Isabelle A. (2013). *Non-verbal predication: Copular sentences at the syntax-semantics interface*. Oxford: Oxford University Press.
63. Samiiian, Vida (1994). "The Ezafe construction: Some implications for the theory of X-bar syntax". In: Marashi, Medhi (ed.), *Persian studies in North America*, 17-41. Maryland: Iranbooks.
64. Shlonsky, Ur (1997). *Clause structure and word order in Hebrew and Arabic: An essay in comparative Semitic syntax*. New York/Oxford: Oxford University Press.
65. Skjærvø, Prods Oktor (2009). "Middle West Iranian". In: Windfuhr, Gernot (ed.), *The Iranian languages*, 196-278. London/New York: Routledge.
66. Soltan, Usama (2006). "Standard Arabic subject-verb agreement asymmetry revisited in an Agree-based minimalist syntax". In: Boeckx,

- Cedric (ed.), *Agreement Systems*, 239-265. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
67. Stilo, Donald (2009). "Case in Iranian: From reduction and loss to innovation and renewal". In: Malchukov, Andrej and Andrew Spencer (eds.), *The Oxford handbook of case*, 700-715. Oxford: Oxford University Press.
68. Tallerman, Maggie (2015). *Understanding Syntax*, 4th ed. London/New York: Routledge.
69. Velupillai, Viveka (2012). *An introduction to linguistic typology*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
70. Watson, Janet C. E. (2002). *The phonology and morphology of Arabic*. Oxford: Oxford University Press.
71. Wetzer, Harrie (1996). *The typology of adjectival predication*. Berlin/New York: Mouton de Gruyter.



The devices of differentiating subject and object in Arabic and Persian: A comparative-diachronic approach

Ruhollah Mofidi¹

Assistant Professor of Linguistics, Imam Khomeini International University of Qazvin, Qazvin, Iran

Received: 05/11/2021

Accepted: 12/03/2022

Abstract

In a diachronic perspective, the article investigates and compares the changes in Arabic and Persian word order, agreement, and case-marking, as the devices of differentiating subject and object. In fact, the main problem of this investigation was to discuss and follow the changes which have happened in the ways of distinguishing between the subject and object in the history of the two languages. In Arabic, the Classical variety has been compared to two of its today's varieties, and in Persian, the changes have been followed from the Old period to this day. Persian and Classical Arabic data have been extracted from written sources, and the fieldwork part of the investigation consists of gathering data from the Arabic of Khuzestan and Lebanon via interviews with six speakers (three from each variety) by means of questionnaire and picture-description. Data-analysis shows that Arabic has lost its cases and extended its agreement system, and now it relies more on word order. Persian, on the other hand, has lost its case and agreement devices, reconstructing both later, with no changes in word order at the clausal level. Furthermore, no evidence for influences of Arabic and Persian on each other in these fields was found in this investigation, and it seems that all these changes have been language-internal, or at least, the two languages did not have effects on each other with this regard.

Key Words: agreement, Arabic, case-marking, Persian, word order.

1- mofidi@hum.ikiu.ac.ir